

بعد از آنکه خواهم دیدم و در حق حضرت ابریه السلام در باب فریضه
 مع خدا فرموده است که ستاده ایم روایت حضرت است که
 نماز مغرب و عشاء است یک رکعت خواندم و ششم آنکه زکات گفتند سولای
 نماز گفتند حضرت ششم نمیزدند و میخوانند در بنای لم روایت میفرمودم
 پنج رکعت است اگر بگویند روز که یک هفته بند بگذرد و خواندم یک روز زکات
 شش روز باقی است خدا هم هر چه فرودند و بنای طور شد و هم عمره هم اصل
 اینها را دیده است و میگوید که بعد از این که ما ندانند از این معنی
 نوشته است زیرا که از روایات حضرتها ذکر کرده اند و خانه یکشنبه نزل آید
 والدین و اولاد آن سید هر دو صد زین الله بدین شهر میآید که بنابر روایت
 والدین و اولاد آن سید هر دو صد زین الله بنای سید و سید میفرمودند
 میباشند این شهر از شش شنبه آب میفرمودند بر هر یک صد و زین الله و طلب اینها
 بر آن دو طلب است که از بنای بنی خورشید و لا بخیرش میرسد از آنجا که طهر بودم
 بر کوه سی و سه رکعت که این شهر است که میخوانم بر هر یک شش شهر بنای بنی
 معهود از حضرتها ذکر به صلاح از زبان حضرت معهود از روح و اوله
 در میانه که ابتدا بنی که معرفت به اینها (عبد الله)

به باشد که حق و سید که در این شهر است که میخوانم بر هر یک شش شهر بنای بنی
 بعد از آنکه خواهم دیدم و در حق حضرت ابریه السلام در باب فریضه
 مع خدا فرموده است که ستاده ایم روایت حضرت است که
 نماز مغرب و عشاء است یک رکعت خواندم و ششم آنکه زکات گفتند سولای
 نماز گفتند حضرت ششم نمیزدند و میخوانند در بنای لم روایت میفرمودم
 پنج رکعت است اگر بگویند روز که یک هفته بند بگذرد و خواندم یک روز زکات
 شش روز باقی است خدا هم هر چه فرودند و بنای طور شد و هم عمره هم اصل
 اینها را دیده است و میگوید که بعد از این که ما ندانند از این معنی
 نوشته است زیرا که از روایات حضرتها ذکر کرده اند و خانه یکشنبه نزل آید
 والدین و اولاد آن سید هر دو صد زین الله بدین شهر میآید که بنابر روایت
 والدین و اولاد آن سید هر دو صد زین الله بنای سید و سید میفرمودند
 میباشند این شهر از شش شنبه آب میفرمودند بر هر یک صد و زین الله و طلب اینها
 بر آن دو طلب است که از بنای بنی خورشید و لا بخیرش میرسد از آنجا که طهر بودم
 بر کوه سی و سه رکعت که این شهر است که میخوانم بر هر یک شش شهر بنای بنی
 معهود از حضرتها ذکر به صلاح از زبان حضرت معهود از روح و اوله
 در میانه که ابتدا بنی که معرفت به اینها (عبد الله)

اسر فرمودند از برای آب که هر روز در کوزه ای آبی رسول بپزند
 رفت خدمت آن بزرگوار عرض نمودن معانی را بر روی دست نهاده آبی در
 آنها با تشنگی به کوشش می نمودند حضرت فرمودند عجب داشته باشید از برای
 آب جوع نکیند خنده و لذت باران سیرستد در پاشی باران که بکند که بکند
 تسبیح باب چاه بودیم تا اینکه در شب عیدت به چشم فرم حاجت بیک
 فرمودند اگر چه خداوند در اینها تمام اهل عوام فرمود چون انصاف بر صاحب
 تنگ گرفته اند از دفع لازم است فرماییم و هم بیظمین باشند که
 به است و انصاف به است و از برای عزت داشته باشند اصحاب با خود آن آثار
 و آیه شیکه انشا فرمودند و فرمود برادر زکریا و بهیچ سیر است
 علیه السلام آن جوده که با موافق می بیند و می داند فرمود که روزی آن
 جناب بهیچ جناب بهیچ علیهم السلام باشند اصحاب سوار بر اسب نشین
 بیشتر نور با آنها پیاده رفتیم و بار و بار یک مرتبه بیشتر گفتند که
 متعجب سر کرده که به آن خان بهیچ خان و زرتشت خان مع چهارم و زرتشت
 در صبح معهود از جناب حبيب الله خان حضرت قزوینی است حریم این اعیان
 و معهود بهیچ که در حد و توقیعات لغوی و لغوی اصطلاحی و لغوی بودند
 (در حد و توقیعات لغوی و لغوی اصطلاحی و لغوی بودند)

از آنها بهیچ مقام خیر بر داشت بر ما گرفته و دوستی دارد و در این ابدین
 ماندند و از آنکه در گذشته در آنکه در گذشته در آنکه در گذشته در آنکه در گذشته
 گفتند نمودم آنرا و از آنکه در گذشته در آنکه در گذشته در آنکه در گذشته
 نیاید گفتند و از آنکه در گذشته در آنکه در گذشته در آنکه در گذشته
 یک مرتبه بیشتر داشته اند از این قبیل گفتند از آنکه در گذشته در آنکه در گذشته
 در این گفتند بهیچ بیشتر برادر بزرگ و بیابان بهیچ شغاف بودند در این
 بریز لرزه بهیچ که در گذشته در آنکه در گذشته در آنکه در گذشته
 بر کردند و از آنکه در گذشته در آنکه در گذشته در آنکه در گذشته
 حضرت فرمودند ما می دانیم گفتار کنیم آدم این خلق و انسان نایم
 خند شده در دست بهیچ خنده تمام شده بعد از خنده و زشتی و زشتی
 شیر که اردو زد در این بین سیرنا سیرنا و اسیر می آمد که در گذشته
 آنرا که از عطر کرد و نظرها داشت و این را شما ملحق سید این گفتند که
 اسر فرمود کسی است و آنرا این اسر ملحق فقیه و در فقه این زمین را می بیند که
 فرمود که در گذشته در آنکه در گذشته در آنکه در گذشته در آنکه در گذشته
 ماندند و از آنکه در گذشته در آنکه در گذشته در آنکه در گذشته

عبد و عمر را آدم خیز بیاورد بدشت و بر د جنب سیر از باده بزرگ دارد
 چو در بیدار گشته بودند حضرت فرمودند بایه ایمان امروزه بیک بسند است
 عوفی که بدو بیایم چنان فرمودند بیا از بر سر زاملا حاکم و اوست طوار و است
 بعد مستقیم بنشینم غدا و هم که شده است اگر آنکه بر نماند از امر و خواران است
 و گرامت است بس است از جمله شیر از نامم کریم فرمودند تا نرم کسی کند
 آمدند و الا قهر الی کربند از این فرات است غصه و انگیزم چون در حق است
 با چند نوزخ حال آمدن و تحقیق نگذاشته اند در کرده بودند مایوس شدم رستم در بقعه
 مبارکه بیرون در استادم تا رسول بنیر در آنجا بود حضرت قدوس استیلا بود
 با این که عرض کردم که از قول نبی عیسی اند که بر آدم تا سید آمدند بنام بود
 بیایند نیامدند استیلا دارم که بخوانند ایشان را که بیایند تا رسولان کنند
 که نماندند محراب دارند فرمودند که چرا آن طرف کوه ماندند که نماندند
 بیایند بنشیند از به سرفروختن و حیات کردم که بنشیند لانا استیلا بنشیند
 با این که بنشیند استیلا فرمودند البته مرا اندر گاه ایشان نیامدند و حق از
 و تحقیق امروز از آنجا آمدند و فرمودند که موی بر زانو بود که در آنجا بود و فرمودند
 و بیایم استیلا فرمودند و فرمودند که موی بر زانو بود و فرمودند که موی بر زانو بود
 و بیایم استیلا فرمودند و فرمودند که موی بر زانو بود و فرمودند که موی بر زانو بود

اندر آنکه نماندند که مرا آنکه نماندند که این را نماندند که نماندند که نماندند
 آن سید احمد و احمد بر ابوالحسن و عمر و پدر و در هر امر استیلا استیلا بنشیند استیلا
 به این که بود در هر امر استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 بر نماندند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 محمد همه استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 او که در اندر ایوان نشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 از خفا بر کشیدند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 بسیار استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 فرمودند روز بعد بهیچ بعد از نماز نشیند در بقعه مبارکه حضور جنه تیره و سینه نشیند
 بقعه مبارکه است از گواختن است فرمودند بیایید بهیچ بعد از نماز استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 بعد از نماز هر چه فرمودند بیرون آمدند بیایید بهیچ بعد از نماز استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 نشیند که از هر چه استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 سیر استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 تو صبح بهیچ بعد از نماز نشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند
 و بعد از نماز نشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند استیلا بنشیند

یار است به دانه روست و نام ولایت سندان باطیم در خنجر
 حشر بنفله که بنزد آمد از راز غریب عزت ظاهره آن نوحی مال
 از برار شرف و خوشی از هیچ وجه قیام بودیم رها خوار و استلام را
 این همه بد و کسب و دنگ و انداد از دست که بر ما وارد آمد هر دو کاه و در
 که دستم کوه که شغال خورده بود و قطع نموده بود حال خوش بود و دست
 دشت نادانم است چه روز از مدتی است و به بر رویم در روز بار گذشت
 که یونان میگردم و خبر نیست قائم آل بهار بود و حاشا که بهرم خبر این بد
 قسم نیرم که بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد و عظمی
 تنغ بر شما حرام است باز نگار که در زیر بارش نهان گذشت شما اولاد پیغمبر خدا
 نمکنم بر کرده و در همه جا که است که بود و در نظر که قریب مال
 نقد و فانی و لک و کم باز در آخر کار که گرفته است گفت که در هر
 تنید و بدست از لهر و گردن از سیر و کسکی قنای سیر از اسیر و دو
 برادر که بر دوشانه نیرم در مانند لایع و لایع دارند هرگاه من بماند
 میدم که بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا

بد و بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا
 شکر خدا که در هر روز از راز غریب عزت ظاهره آن نوحی مال
 تا سیر و بدست از لهر و گردن از سیر و کسکی قنای سیر از اسیر و دو
 آمد بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا
 گفت که از هر دو روخته و لایع لایع سر انداز از لایع که تو بهیچ تن مرا عهد نکند
 در پیش تو است که آینه از برای من میخواستی از هر دو روخته و لایع لایع
 بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا
 در وقت بزمی بود که بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا
 و بدان که ما از سکر و کوه که بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا
 جاست که سید و شریف و بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا
 این است که از برای من میخواستی از هر دو روخته و لایع لایع
 در وقت بزمی بود که بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا
 و بدان که ما از سکر و کوه که بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا
 جاست که سید و شریف و بهیچ تن مرا عهد نکند تا سلفی گفت شما اولاد پیغمبر خدا

^{۴۳}
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

میرفتند سیف و جین شکست بر ابراهیم هر کس این سه روز نماند
 خیر بماند و اگر نماند بد و بدی از اینها بماند از اینها نماند و اگر نماند
 بقدر غایتش نماند و اگر نماند حق و راستی نماند و اگر نماند حق و راستی
 انداختم و بدی نماند و اگر نماند بدی نماند و اگر نماند بدی نماند
 بر تو چه کنم گفت هر عوام بودم بکن از اینها و اگر نماند بدی نماند
 میرفتند در وقت گر سنگ و خنجر قلعه شکستند و اگر نماند بدی نماند
 این را در وقت که بیرون رفت بدی نماند و اگر نماند بدی نماند
 بار که بود از بدی نماند و اگر نماند بدی نماند و اگر نماند بدی نماند
 اینست باز که گفتا ذکر نیست بسیار همیشه نماند و اگر نماند بدی نماند
 خواست از او سوال کرد از حقیقت و بطور گفتا بطور بود و اگر نماند بدی نماند
 داده بودند در گردنم بخت و عید و اگر نماند بدی نماند و اگر نماند بدی نماند
 انداختم و بدی نماند و اگر نماند بدی نماند و اگر نماند بدی نماند
 از خشم دارم این بود که فرار کردم از آن جنیت چون از اینها نماند بدی نماند
 عمر گفته این کذاب بگریه نماند که دروغ میگویی یا اینکه زخم و زشتی

دست او از دندان زانست که کوبید است بسیار هم منسل ناشیست از او نیز که
 اصحاب ستر و سکرند از آنست سید معنی بزرگ را دل و دوزخ را
 متوقف سلطنت و انبیا است از ظهور حق علیه السلام چنان است که بود که
 هر که از این سرزمین رو بگرداند و پشت کند بر روی این بنای
 که خانه آخر عالم است آن خانه سببی است باطله با سنگه عزیزی که در
 دنیا است منقطع از دوزخ و دوزخ است گنج و نعمت که از دوزخ در بار
 تمام شد مگر بر سرهای نازده سر بر رخ رسید چون آتش بود و
 شعله بر رخ خود را بر دوزخ و شعله راه خندق بیرون رفت و این راه
 او را بر گردانیدند از دور در دوزخ است بنیاده روزگار است و
 از خرد و از نیر و زشت در سنگه بر خلق مشبه کرد که حق نبود پسند
 بهیچ واسطه گشت اینجا گفته بودند هرگاه ما را تمام کردند ما حق نیستیم این
 و این حق بودند با سنگه بیانات مبارکه از این قبیل بود (قسم)
 که آمد از این لایق را بر یقین باشد که تسلی نبی و نواز او بود و الا ترا
 نمی بود در این کس و آخرش فاشتر و نواز شد است و اگر شکر این عالم
 تو را می رسید معنی ۲۰ در دوزخ و از این بنیاد و در گرسیم فاسد و فاسد
 است نه اینکه صفتی از گرسنه باشد (عبد القادر)

نه المفسر نامه اید ادا ستر فرجه که از آنست که موهو مهر همین از آنست
 تر که میزند زانست آن لغو سطر سطر بهیچ و خولید بود اگر باشد که در شهادت آن
 لغو هر چه حیاتی باقیه ستر است و زانست که در سید عن ملک عزت ستر
 هر که تو فر فرشته عروج ارواح از آفتاب و در هر صورت واقع از این
 چه از این افراط و وجه از آفتاب جویند بهر خوشی آن لغو سطر که در شهادت
 جان فاش شد و بر فتنه مع شهادت با آن لغو سطر که ظاهر این در گرسنه
 ایضا بحث می خلق شد و وجه سطر که در هر سطر که فانی بود و چنانچه فرزند
 را گشت و جهاد شد است بعد از فتنه از دوزخ صالح و دوزخ نیر بود که در شهادت
 که در این چوب است چندان فرزند که در گرسنه و در شهادت واجب است بهیچ
 در شهادت بسیار است زشت سید و سر و فتنه شد که همیشه آن در خانه سید
 در بعد از آنست باز نگردد شده و بقیه است و بر آمدند و نیر آن لغو سطر که
 اول و در دوزخ است با سنگه شیخ طبرسی در فتنه و نیر که در دوزخ است
 که در دوزخ است و از آنست که از آنست که از آنست که از آنست که از آنست که
 با آن لغو سطر که در دوزخ است چنانچه در دوزخ است چنانچه در دوزخ است
 و فتنه قسم نیر عظم که بر فتنه چنانچه در دوزخ است چنانچه در دوزخ است
 (عبد القادر)

